

## 6. لزوم رسیدن به قراری معین در مرجح بودن یا مرجع بودن موافقت با کتاب و سنت و مخالفت با عامه

اندکی تورق در متون اصولی گفتگو کننده از اخبار علاجیه، متبوع را به اختلاف اصولی‌ها در این باره می‌رساند. با این توضیح که در روایات علاجیه موافقت و مخالفت با کتاب، سنت و عامه و در اخبار عرضه و طرح موافقت و مخالفت با کتاب و سنت مطرح شده است. پرسش پیش رو این است که آیا این موافقت و مخالفت برای تشخیص حجت از لا حجت است. اگر چنین است پس چرا گاه در مرجحات ذکر شده است یا برای تشخیص راجح بر مرجوح است اگر چنین است چگونه می‌توان روایت مخالف کتاب را لو لا التعارض معتبر دانست و تنها مشکل آن را تعارضش با دلیل معتبر دیگر دانست؟! روایت مخالف کتاب - حتی اگر تعارض نباشد - نامعتبر و غیر قابل اخذ است و در باب تعارض داخل نمی‌شود. به همین سیاق است روایت موافق عامه با توجه به این که «ما خالف العامة ففیه الرشاد» (در مقبوله ابن حنظله) و «فان الحق فی ما خالفهم» (در مرفوعه زراره).

افزون بر این در روایت موافق عامه اصالة الجهة (اصل صدور روایت از جهت جد و نه تقیه) تمام نیست و با عدم تمامیت این اصل، ارکان حجیت تمام نیست تا در ذیل تعارض داخل شود. ما در ادامه به این ابر پرسش رسیدگی می‌کنیم ولی جهتی که اشاره کردیم، در بحث مبهم مانده است و تا ابهامش بر طرف نشود و پرسش، پاسخ روشن نیابد نمی‌توان مشکل تعارض اخبار علاجیه را به طور صد در صد حل شده، فرض کرد.

رفتارشناسی اصولی‌ها در مدیریت تعارض اخبار علاجیه

رفتار محقق خراسانی

قبلا رفتار محقق خراسانی را پی گرفتیم. ایشان به چهار گروه از اخبار در این پیوند، اشاره کرد؛ بدین قرار:

- ما دل علی التخییر علی الاطلاق؛
- ما دل علی التوقف مطلقا؛
- ما دل علی ما هو الحائط منها؛
- ما دل علی الترجیح بمزایا مخصوصة ومرجحات منصوبة.

ایشان در مسیر اخذ به گروه اخیر، مشکلاتی می‌بیند، بلکه برخی را ناظر به تمییز حجت از لاحجت فرض می‌کند و در پایان بدون اشاره به سرنوشت گروه دوم و سوم [!؟] می‌فرماید:

«ان اطلاقات التخییر محكمة و لیس فی الاخبار ما یصلح لتقیدها»<sup>1</sup>.

واضح است که در این رفتار نویدی به علاج تعارض در اخبار علاجیه - البته خیلی فی الجملة و نه به طور کامل - است!

## رفتار شیخ انصاری

شیخ انصاری ناهمسویی‌های داخلی اخبار علاجیه را در چند شماره لیست می‌کند. بخشی از این ناهمسویی‌ها (که ذکر آن‌ها در این مجال لازم است) به قرار ذیل است:

1. «فی علاج تعارض مقبوله ابن حنظله و مرفوعة زرارة؛ حیث ان الاولى صریحة فی تقدیم الترجیح بصفات الراوی علی الترجیح بالشهرة و الثانية بالعکس».

وی در نگاه اول رد مرفوعه را به بهانه ضعف سند نمی‌پذیرد چون مفاد آن موافق سیره علماست؛ «فان طریقتهم مستمرة علی تقدیم المشهور علی الشاذ و المقبولة و ان كانت مشهورة بین العلماء الا ان عملهم علی طبق المرفوعة و ان كانت شاذة من حیث الروایة»؛ لکن در نگاه دوم کفه مقبوله را سنگین‌تر می‌بیند و در نگاه سوم و پایانی سنجه بودن صفات راوی را در قضاوت می‌بیند که مورد مقبوله است و الا سنجه ترجیح در روایات بدون توجه به باب قضا. شهرت است و در این جاست که می‌فرماید:

«(بعید نیست گفته شود): «اول المرجحات الخیرة هی الشهرة بین الاصحاب فینطبق علی المرفوعة».<sup>2</sup>

بنابراین ایشان با تقسیم حوزه شمول این دو روایت با اختصاص بخش اول مقبوله به قضا و اختصاص ادامه مقبوله و کل بخش‌های مرفوعه به باب تعارض اخبار (با بیانی که ارائه می‌دهد) مشکل تعارض اول را حل می‌کند.

2. در روایت سماعه ابتدا وجوب توقف آمده، سپس سنجه ترجیح به موافقت و مخالفت عامه آمده است و این مفاد با بقیه اخبار سازگار نیست. ایشان ابتدا اشاره به برخی توجیهات می‌کند، لکن در نهایت می‌فرماید: «و الظاهر لزوم طرحها؛ لمعارضتها بالمقبولة الراجحة علیها؛ فیبقى اطلاق الترجیح سلیمة».<sup>3</sup>

البته روایت مبتلا به ضعف سند است و طرف تعارض قرار نمی‌گیرد مفاد آن هم مفادی نیست که مورد تواتر یا استفاضه اخبار و اطمینان بخش باشد؛ پس نیاز به توجیه نیست.

3. «ان مقتضى القاعدة تقييد اطلاق ما اقتصر فيها على بعض المرجحات بالمقبولة الا أنه قد يستبعد ذلك لورود تلك المطلقات في مقام الحاجة، فلا بد من جعل المقبولة كاشفة عن قرينة متصلة فهم منها الامام أن مراد الراوی تساوی الروایتین من سائر الجهات، كما يحمل إطلاق أخبار التخییر علی ذلك».<sup>4</sup>

با ذیلی که در شماره سه آمده است (کما يحمل اطلاق اخبار التخییر...) ناهمسویی اخبار تخییر و ترجیح را نیز حل شده می‌بیند. ضمناً جناب شیخ به ناهمسویی چهارم و پنجمی هم اشاره می‌کند و در حل آن‌ها می‌کوشد که با توجه به تحقیقات گذشته ما نیازی به طرح آن‌ها نیست و آوردن آن‌ها در ذیل اخبار علاجیه فنی نمی‌نماید.

واضح است که تلاش شیخ اعظم فی الجملة موفق است و نه به طور کامل.

2. فرائد الاصول، ج 4، صص 68-70.

3. همان، ص 70 و 71.

4. همان، ص 71.